

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

UNIVERSITY MICROFILMS  
SERIALS ACQUISITION  
300 N ZEEB RD  
ANN ARBOR MI 48106  
U.S.A.

مرات دولت جہا

با تمام مجلدات محمد حسین بریلوئی مطبع و ناشر در مطبع و ناشر اردو اخبار زبور لطیف

بسم الله الرحمن الرحيم

پس سقیاس مرذاتی را که احدیت لازم با دست و وحدیت و حب بد و سلطانی  
نت بخت اطلاقیت با و سرود و خاقانیکه تاج و جوب و ابدیت بد و زید  
شور قدرتش مویش بوقیع و قیع و هو العلی العظیم و فرمان عزتش نیرین بطغراس  
دای و هو عزیز الحکیم بیت و و حد اندر ملک او رایارنه و بندگانش را  
غیر او سالارنه و اوست بر هر پادشاهان با و شاه و حاکمت و فعل الله  
سبحان قادری که با تقضای صفات جمیله جوهر خاکی را از آب عنایت  
ناب قبول بر روداده در محفل اعلی علین بر افروزد و قاهری که تقاضای  
اوصاف جلیله جسم ناری را بهوای عوایت شعله رودر خستش نهاده منتقل  
فعل اسافلین بسوزد و فعل الله بایشار و حکیم ما یرید از ابتدای خلقت آدم

آدم صغی الشریعہ اسلام سنت اعظم الہی جل شانہ و عظمت حکمت و وسعت  
 رحمتہ و نعمتہ بران مقرر گشته کہ در پروردی از ادوار و عصری از عصار بنده از  
 بندگان خاص مردی از مردان با اخلص لشرف و تخصیص اختصاص پذیرفته  
 و جلالت خلافت قبای نیابت بین الایمان اغوازی و منجمله آقران استیاز سے  
 گرفته بطریق لولا السلطان لاکل الناس بعضنا لطفای ناکره مفاسد را بی کفلی  
 کافی و انتظام برشته مقاصد را و کیلی دانی معین باشد چنانکہ بر فوق الی جاعل  
 فی الارض خلیفہ تشریف شریف نیابت بعد از حضرت آدم علیہ السلام بر یک  
 از ابناء عظام و اولیا رفحام و خلفاء کرام و سلاطین ذوالا حتمام علی الترتیب  
 تداول و تصرف یافت و سلسلہ جهان منضابطہ عالم بوجہ مسعودشان نظمی  
 و قوامی داشت اکنون کہ خلعت کرمت بذات ذات ابحاث و قامت قائم  
 بندگان عالی متعالی امیر فلک اقدار عالی نسب گرامی حسب عظیم الوقار خورشید  
 اشتہار بہرام صولت کیوان منزلت قمر سیرت مشتری طلعت عظیم الامر عالی  
 گو بر فریدون قرنجیسر و سیرکنند رژیم دولت مجسم تخت مصور مقصد ایجاد عالم  
 نتیجہ شکل آدم مرجع بہفت قلم خلیفہ خداوند کریم بخشندہ ادب و فرنگ فرزند  
 تاج و اوزنگ فرازندہ نام و ننگ نصر پنجک رکن دولت و دین شمس ملت  
 و یقین حافظ الملک مخلص رب العالمین کہف العلماء جنبہ اضعاف  
 المسلمین ابو النصر محمد بہا و الدین خان بہادر عباسی + نظم + سپہر خور

زهره ماه نو + زجوزا کمر بسته در پیش او + چو کیر و کمان فلک را به تیر + ز ترک  
 سمای براید نصیر + سلیمان جم قدر گیتی خدیو + ز بولش پراکنده شد مغز دیو +  
 پناه جهان فخر عباسیان + ز دین دارش زعم شامیان + ز پیشانی اش  
 عظمت حق عیان + ستانده تاج و تخت کیان + همان کاوه زنده گشتی نو  
 درفش فریدون ستری بدو + اگر رستم زال زریگیان + ز دست اجل از جستی  
 امان + میان بسته در خدمتش می ستاد + نکردی ز کاوس خسرو بیاد + کجا  
 بهت خسرو وجود او + مثل آن بود کوزه این آبخو + نه بولک دریا مار سخن +  
 بر حمت ز ند موح تا یوم دین + لازال الویه اقباله رافعه فوق السماک دریات  
 اجلاله و عالیته علی الافلاک و دام دولته مفیده بالانام و حشمته فریده الی یوم  
 القیام زمینت روز زیاد و زریب ابد الابد پذیرفت در دورهایوش عدل را  
 روحی و علم را معراجی و شریعت را تصدیقی و حقیقت را تحقیقی و طریقت را طریقی  
 و سخاوت را روز بازار و شجاعت را اعتبار و شهرت را ارادت و پیشه بار رفعت  
 جوهر و ظلم را زوالی انصاف و علم را کمالی بطهور پیوست شهری شکرانه جمعیت مجرای  
 بشکرت امنیت از دل جان بدعای جاودان دولت فیضان طراش مویز  
 دارند و لشکریان معونت انعام و عنایت همایگان منبت امداد و حمایت  
 بقدر امکان در خدمت ذات یزدان نوازش در رخ نمی آرند و چون از جناب  
 و باب دولت ازلی و نعمت لم تیرلی بابیشان کبرمت گردیده در غفوان اقبال

اقبال و نوریا ض اجلال بطلال عم نعم المثلث خا نصاحب محمد مبار کنان  
 نور اللہ مرقدہ ہر کسک چشم امید بر جمال جہان آری ہلال افق عظمت و کامکار سے  
 زور شد مطلع حمت بختیاری میکشا د خدایش بقا بزبان میداد کہ این تیرت  
 عالمگیر نورانی و بر انکاف رُج مسکون نورنا مستاہی شش تبا بد و سلیمانیت ثانی  
 کہ نیچہ دیو طبعان منتقلیون بقوۃ اسم اعظم ایہی بر تابد و از نیگا میکہ آن الاثراد  
 شکوہ کیقا و بر سندا جد او امجاد و بفرخی و بجا یونی پای سعادت نہاد دیوار  
 و طاہی و آثار بدعت و مساہی از پا و افتاد ہوائی غرور از سر سر کشان بد حست و بجا  
 استکار از دماغ مد منجان بست اکا برد و رور دیک بجل المئین رضایش تمک و وزید  
 و افاخر ترک و تاجیک بعروۃ الوثقای و دلایش تو لا گزیدند اعظم برادری و اسام  
 و اقوام اہل شرف بیت مقدس مشرف گردیدند مزاج مبارک علی کہ خلی علی زکی  
 و علم دوست واقع اکثر اوقات در حسن تنظیم سررشته عظام امور خود بنفس نفیس توجہ  
 میفرمایند و بیار لالی مصالح خطرہ و مرام نازک بشقبت تامل سفتہ در سلک لطف بیانا  
 عیان نہمانند و با و صفت آن بصحبت جمیل علماء را فادات تصویر دنگار خیر حدیث و  
 تفسیر و کراکتب تواریخ ملک کشور گیر مترجم شدہ ہستفاضہ از ان سرور و افاضہ ہر  
 عالمیان را مشکور میسازند و من نادان بچرا ان خراعت امامی دولت را می لد لالہ عز  
 کہ از ایامی بزنگ لالہ مدافع عبودیت آن مظهر اخلاق ربوبیت موسوم ام در سایہ  
 بجا پایہ دولت خداوندی تربیت پذیرفتہ اغلب نواد علم و ادب از خد فیاضانی

حضرت خدایگانی بیاد گرفته با وجود قلت بضاعت علم و کمي استعداد چه استحقاق این  
دشتم که دست ناقص خود را بشجره طنبه و ثمره در جبهه تصنیف تعریف مواعلات علیه  
و تعولات بمهمات نظیره سیه و خوارق عادت و شرافت کرامت اثرات و نسبتاً و تصرفات  
عریبه و شذلات عجیب ذاتاً و حساباً که از بدو طلوع ستاره در پیش در هر زمان و مکان از آن  
مظهر اعجاب از قوه فعل شتافته توانم رساند لیکن بوسیله جمیل ذکر جمیل ایشان اعداد  
جلیل ایشان که همیشه نور بخش جهان و باقی و پاینده و جاود است و خصوص ترقیم مکلام  
سادت مرقومه نصدریه تقسیم مردانند که از معرکه فرار نمایند یا اعداد ایشان دست  
فرقت باشند پس نبیگان عالی با سپید مویید مجید و اقبال بر برید پای جلالت در عرصه سها  
پیش گزشته بدین کاهی با توجه که بارند انشاء الله تعالی فتح و نصرت استقبال خواهد  
رسید و همیگر آن در بر قدم ثواب عظیم عریان حاصل تواند گردید آن بخت محسم عالی هم از آن  
عنان بکیران بخت فرموده هرگاه قدمی چند پیش رفته صدای تفنگ دویزه نور محمد خان  
دیگره دلاوران سماع افروز ز کابیان آن اقبال توان گشت دویزه جابله خان  
عرضداشت که بحق برادران مازنده اند بهره در آن جناب همایون اسپ اقبال را  
بهمیز داده از صولت دولت پیغام تهید بسکان ناپاک و ستادند دلاوران منصور  
از دور سیاهی موکب جلالت دیده از پشت گرمی عساکر ظفر ماثر مستظهر و از تائید  
ستاره طلوع نبیگان خدایگانی مطمین دل قوی شده زیاده از سابق در محاربه  
و مقابل مساعی گردیدند آن کذا کان سفاک مانند نبات لوشن مجرد طلوع نیر نجاتی

نخبیاری ایشان محو و پراکنده گشته خود حضرت خدا یگانی دست شجاعت بقبضه  
 شمشیر دراز فرمودند بجز و ظهور بارقه قهر از آن بحجاب فلک جلال ببارق نبذ و شمشیر  
 از چهار طرفشان در گرفت و برین انبهم میسکه بدست انجام زخم نبذ و ق خورد و از آن  
 باقاده رو بدو بوار نهاده و آتش سیر زخوة اکثر ان شیاطین بر آیین باد فنا در داد بجمعه  
 بقیه لسیف احدی در مصان نامتیا دبا عانت قنارح همایون داد و اقبال و در فرزند  
 این فتح عظیم نصیب اولیا اینجانب گردید غلظت مبارک و کلبه تک بهنیت با کائنات عالم  
 و آفاق افلاک فرارسید آن فریدون فرخجانب مظهر مجادوت و زرین بلازمت  
 عم ولی نعم خود مستفید و آن والا خطاب از جماع وسعت حوصله در رفت بهت غیره  
 مکارم آثار ان عالی تبار و محبت با نخل و لطفرا ایشان جهان بر او دیده و نظایف محامد  
 با دار ساییده گنجی گران در اموال بگران و شکرانه امتنان و مهابتشان بفقرا و مساکین  
 بخشید بعبده کنده سکه از سطوت حشمت ایند دولت ترسیده در استقبال طریق مصاحبت  
 پیش گزید در سور طبیعت اختیار خان مندمانی و توجه مویکب اقبال  
 تبا و یب او و حراسان شدن او از صولت دولت نبدگان نغانی تمسک  
 بدامن ایشان شرح اصناف جبارت و مافرمانی اختیار خان مندمانی مرجم  
 صفات نبدگان عالی که وجود محمود خداوندی درة التاج دولت و ایالت دوزرة  
 المعراج صولت و بسالت تا قیام قیامت باد تقای نام کنام خود پیشتر احاسن  
 مقدمات جدا و نامداران اللاتبار از متون کتاب روضه الصفا و منتخب التواریخ و تاریخ

و تاریخ سنده و دیوگجرات و قسم ثالث روضه الاحباب سباط و استخاره و ختم و جلال  
 معاملات محمد غریب خلیفه برحق و آیه انوار جمال مطلق کما از وقت ثقات شنیده  
 و عیناً و اوقات تکریم رکاب دولت دین و تنقیح فهمیده و سنجیده است بلا غرق تصحیح  
 و بلا ایراد تکلف لفظ بلفظ از قرار واقع بکاشتم بیت زیر خرمین خوشه برداشتم  
 بپا ماندگان نوشته نگه داشتم و در این صحیفه شریفه را بمرات دولت عباسی موسوم می  
 سازم امید که ارباب سخن و صحاب این فن روی شاه اقبال لایزال خدا یگانی درین  
 مرات سکندر زمانی معانیه فرموده از جام جمشید استغنا فرمایند و اگر رسانان صافی ضمیر  
 و روشن طبعان قلید من غیر در صفا لفظی و یا حسن عبارتی قصور و نقصانی دریابند  
 باقتضای انصاف از انزال انکشاف صلاح آن درین نمایند و یا بعین انماض و غفلت  
 فرمایند پوشند در افشای کوشند که انسان مرکب من السهو و انسیان و این تصنیف  
 تفسیر دارد بر یک تجلی در سه مقدمه و قسام ثلثه و تجلی اعنی مقدمه منی است  
 بر شمه از حقیقت و در دو شکر نو آید در سده بوسطه استخوان تصرف گمانگان  
 نو عباس دران و محلی از احوالی شهادت خلیفه آخرین المستعصم بالله و سیرت  
 امیر سلطان احمد اول باقیه ال عباس مصر و مکن او شان و در صد سال در انجا برجاوه  
 خلافت انتقال سلطان احمد ثانی برچی من الوجوه است مک سنده نظر بر توطن  
 اعزاب در ولایت مذکوره لمواولی یعنی شمل گشت بر ناقب علوم سلطان  
 احمد ثانی و امیر شاه ابن و غیره خوانین اولی لغزم و شرح تسخیر ملک سنده از دست



از دست جلالت او شان بر آنچه مخبران آثار و منہیان اخبار از قرار تصحیح بر تحقیق روزگار  
ما سبق در شرایط تصحیح بر کوا ایفاد و ارتقا بل در صورت تحقیق پیشین اطلاق ساخته به تخصیص  
چاکر خان قوم ابره که مرد جهان زمین و مجالس شترار سنده اکثر شترخانان و زبیده پرامنیدوی  
صدق از کلامش شبام صدقت سرشت میرسد بطریق تفصیل کوا بی تصدیق ایات  
بندی طرح تشریح اندخته و بوعثت نبضت امیر صادق محمد خان از شکار پور بطرف  
چو دری و نباشی شهزاد آباد و قلعہ قلعه و پراورد غیره محالات ملک کجی نهایت  
ارتحال امیر محمد مبارک خان علیہ العرفان لمعه آخری یعنی قسم نامالی مستغنی شایر  
جلوس سیدگان عالی اودام اللہ اقبالہ بر سنده سوروشی و بدایع اقبال خداوندی از ابتدا  
سن جلوس تا سنہ ۱۲۲۲ هجری بسط و قایم کبری لمعه ثلثه اعنی قسم سوم  
محتوی است بر رو بکار شرقیہ و غربیہ از ابتدای شادی مبارک و رخاۃ فضل علی بن  
فتح قلعه و نیکر شرقی و قلعه مو جکهر و قلعه سلام کبر و غیره امور شریفه و قوت شاکت  
که افشار اللہ تعالی تا دوام زمین در زمان نصیب روزگار ملازمان سرکار خونہ گردید  
تجلی ای مقدمه میر معصوم شہیدی بقاری مولف تاریخ سنده و غیره اصحی تاریخ  
آورده که در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بعضی نامورین در آن خلافت بہت  
خرید کثیرگان و اقمشہ دستہ ملک سنده وارد آنچہ دود و بعد مضای ہم بسبیل دریا  
سما و دست و زبیدہ چون بہ بندر لاہوری رسیدند جمعی از قلعہ و اطریق برانہا  
ریختہ اکثری مقتول و بعضی را مجوس کرد مال شہایان بخارت بردند و چند سہ

بسا حل نجات رسیده چگونگی واقعه را بحضور خلیفه متمسک گردیدند از پیشگاه قهرمان فریاد  
 بتیر و تخرک عساکر فرمان والا اصداریافت درین اثنا لشکر هلاک بر مملکت وجود خلیفه  
 شتافت و برگاه ولید بن عبد الملک بحاجی پدر بر تخت نشست عرصه حجاج بن یوسف  
 که نبار تمبه خیره سران ولایت کرمان و غیره مامور حسب الامر استقامت در آنجا نشست  
 که اخذ استقامت قتل و غارت کما شکران مذکوره از باغیان کفار مسلمین حمت اسلام است  
 ارشاد علی در مخصوص انفاذ یابد در جواب باو حکم رفت که او محمد بن قاسم سپهر عجم داد  
 خودش را زود از آنجا بشکایت و سامان خطیر ارسال نموده نماید فلینذا محمد شاریه  
 آلات حرب داد و دست ضرب و اسباب قلعه کشای هر دم تدارک دیده از خدمت حجاج خصم  
 گردیده در سن ۹۲ نود و پنج و مکران رسیده بدی توجه بتخییر نموده نهاد و چون انجیر برآ  
 دهر کامروا سیستان دوار الملک ابو ارقم و خیالی خست که در حدود مکران بمقابل  
 و محاربه باید پردازد ایان مملکتش مانع آمدند که لشکر عرب متقاضی خشم و کین عداوت  
 دین می نمایند ایشان تحمل فرمایند که در اطهای ناره غضب اسلامیان آب تدبیر ایشان  
 خراین و زر کثیر کفایت سازد و در غیر صده لشکر اسلام تقبله نیرن کوٹ که حال کبیر آباد  
 مشهور است و ایرد بقوت بازوی جلالت بفتح قلعه مذکوره عازم تسخیر طوط  
 دورانگ از منہ دست ظفر تصرف بر امکان رسانیده مجوسین اهل اسلام را رامینده  
 روانه حجاز گردانیده بغزیت دار الملک دار سیوتان میان لشکر اسلامیان و درای  
 و اهر محاربات صعب و مجادلات سخت واقع و اگر چه کفار در در جنگ استیلا یافتند

یافتند لیکن در نوبت سیوم نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوی لشکر اسلام و زید محاربین بهریت  
 سمت قلعه ابهر شتافتند بر بنی وزیر رایان سیون که بنیاه اهل اسلام مان جنبه بود نذر  
 جوهر واقفیت و کاروانی بالاتفاق کسان سرکار محمد بن قاسم و ضبط و ربط مهمات همه  
 دین کوه سیون سرمنبری حاصل شد سایل چینه پیشکشیهای لایق رسیده  
 اراضی ملک خود را بصیغه عشری جائز کرده اعلیٰ خلیفای دارالام و اعیان مالیه از  
 قرار انجام ندمد و عهده خویش گزیدند و از آنست که فقهای زمین آن آبی متصرف مردم  
 چند را عشری خوانند و محمد بن قاسم قلعه برین آباد ساختند و در بار الملک ابهر آورد  
 در مدت ده روز جنگ میان آن آزما میداهی در جمیع معارک غلبه و فیروزی ارباب اسلام  
 بود روز پنجم و نهم رمضان المبارک سنه ۹۳۳ هجری در هر دو هزار فیل سی هزار پیاده  
 میدان مقابل دمی ریشنافته آتش جدال و قتال برافروخت عساکر منصوره محمد بن  
 قاسم مثل سیل بر آتش ریخته بهم هجوم جانکد از سیوف وجود اکثری نجاک تنخته فیل سوار  
 رای دایر سراسیمه گریخته در خلاب فرود رفت لشکریان منصور تیر باران نمودند از آن جمله  
 تیری که سنان دیکان اصل رای دهر توان گفت بر گوی او رسید و فی الفور طار حشر  
 بوضع مایه حقه رسید روز جمعه یازدهم شهر صدر محمد قاسم داخل قلعه ابهر و خزان چتر  
 مرصع و آلام و دختران رای دهر آمدند دیگر اسیران مصحوب قیس و محمد بن علی بهرانی بادوست  
 سوار از راه کران به مشق فرستاد و بشایر فتوحات را شرح محاربت عرضه نمود  
 سمکه در حوالی ابهری میباشد و مردم توانند وسعه و پاچی در آن کوه و کوه خیمه بر بنهار محمد <sup>مشاله</sup>

در آمده خلع یافته و در عبده شان مقرر گشت که واردین دار الخلافت نغداد و دمشق را  
 تا به دار الملک ابو پرو عازمین از نظرف رانمت دار الخلافت بید و بدرقه باشند و اوایل  
 ۹۴ سنه بود چار سپران رای و ابر در قلعه مکنده اعلان استحصان و طغیان نمودند اما قلعه  
 مذبوره در کم مایه فرجیت بردست مجاہدین اسلام استمال مجاہدین و تشبازی غیره ادوات  
 قلعه شکنی و عد و سوزی سخر و دما را از روزگار باغیان برآمد و غنایم بسیار بست ایشان  
 افتاد و حنف بن قیس را در ابو هر حاکم گزاشته خود تسخیر طمان روینها و در عیان طمان  
 باستقبال شتافته با ظهار مرسم اطاعت و اقبال باج و خراج امان یافته محمد بن قاسم  
 بن نصر بن ولید را با مات طمان نصب فرموده در نیوقت قریب نجاه هزار سوار و پیاده  
 زیر علم اسلام اجتماع نمود محمد شارا الیه از انجا بدینا پور نهایت سرحد قنوج رسیده  
 رقاب رایان و حکام اسر زمین را بر بقعه تاجت کشیده در هر بلده و ناحیه جمعی از محمدان  
 تعیین ساخته خود بمحبت پرور خسته در غیر صایم اموال و دختران رای و ابر مدار الخلافت  
 پیوسته خلیفه اگر چه از سایر امور سردرگشت اما چون دختران مذکور زمان را دیده را  
 بصفت شان کوبید یکی از ان دو بر فرسایند که او صلاحیت مشکوی خلافت ندارد  
 محمد بن قاسم چند شش پیش خود داشته قهر آنصرف کرده است بشینه خیرت که ما و خلافتی  
 در بهتانی پیش بود اش غضبان خلیفه شعله زدن گرفت و از مصدر قهرمان فرمان غضب  
 امیر اصدار پذیر که محمد بن قاسم از جا نیکه فرد گشتن داشته باشد خود را در پوست کشیده  
 رحبت نماید مشارالیه در او پیور مضمون حکم مطلق شده از غایت انقیاد حسب الامر

حسب الامر بجا آورد و بعد از واقعه مشارالیه اهل هند بقدر دو سال مطیع و متقادانه  
 پیش منظر یعنی و عصیان گردیدند مگر از سرحد دیالپور تا دریای ستور در قبض گماشتگان  
 خلیفه می بود در سنه یکصد و سی و دو که دور بنو امیه سپری گشت و ابوالعباس عبداللہ  
 السفاح بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہم پسر پسر سلطنت نشست مامورین  
 ایشان بملک سنده و پنج آب آبه گماشتگان بنو امیه عزل کرده در ہر اکتہ ممکن و متکامک  
 شدند در سن یکصد و پنجا و ہارون الرشید ابوالعباس را بمکومت سنده و غیرہ ارسال  
 داشت و روزگار تہامبادی خلافت القادر باللہ تمام ہمام ایالت این ممالک پنج  
 پسندیدہ در قبضہ اقتدار بنو عباس باز گذشت و در سن چہار صد و شانزده کہ مین الدولہ  
 سلطان محمود بن امیر ناصر الدین بکتگین از دار الملک غزنین لشکر کشیدہ ملتان و اوج  
 مسخر ساختہ عبدالرزاق وزیر خودش را چہ تہ سیر سندہ باز گماشت و در عقبش نہضت کوہ  
 اقبال خویش در سطرہ سرعت افتتاح قلعہ پیداشت و بعد از تصرف بہکروستان  
 و بپہ حرمت مامورین دار الخلافت در رعایت احوال اعراب کہ در عہد خلفای عباسیہ  
 خانہ کوچ پسندہ رسیدہ از پشت ہادرین ملک مکن و زریدہ بودند محظوظ شدہ شغال  
 علیہ و مناسب بعبیہ و وظایف و ادارت ہر یک فراخویشت و بحسب مناسب  
 مقرر نمودہ گماشتگان خود را بہر حال و بلاد منصوب ساختہ خود نجران مسا و در نمود  
 بحران نوبت سلطنت خراسان لعبد الرشید بن محمود بن سلطان محمود رسیدہ در سن  
 چہار صد و چہل و پنج بنا بر توغلس مامور مناسبی و ملاہی ملک سندہ از قبضہ اقتدار

بر وقت لیکن اعراب سپور در سنده جمیعت پذیر بودند بعد که منقو قان بن تولى خان  
 بن چکیر خان در موضع قراقرم و کلواران که یورت اصلی و کنگاه چکیر خان بود بر  
 سلطنت خانی جلوس گزید در سن ۵۱۸ ششصد و پنجاه و یک قوه ماه بریح الاول بواسطه تنبیه  
 مفسد اسماعیلیه و اطفای نایره ان ملاصده هلاکو خان برادر صغیر خودش را نامزد کرد  
 قنار بخشید و لالی نصایح و پذیر یکوشش کشیده که از کنار حیون تا اقصا روم شام  
 بخوزه تصرف واری دهر کسکه اعلیٰ و زرد سیورغا میشی و الطاف نوحه سرکلیف  
 بحالش روانداری و الا خانما نشرا پامیال قهر نموده شش از تن برادر در کلیات  
 و جزویات معاطه در رسم دیاسا چکیر خان ملحوظ کردانی و اگر خلیفه بعد از مطا و عت  
 نماید خاندان قدیم و جای ادب است با و سچگونه تعرض زسانی و در صورت بعد فرا  
 از تخریب ملاصده در یاد میشی غافل نمائی پس هلاکو خان هنگام غنیمت کت قلاع  
 اسماعیلیه که از امیر المنوین مستقیم باشد استداد لشکر خلیفه از رعایت غفلت غرور  
 با بدادش نپر دست و خان ظلم توانان در سلخ ماه سن ۵۲۲ ششصد و پنجاه و چهار طایفه  
 اسماعیلیان را از قلعه میمون بر آورده بدوزخ فرستاد و بروی تخریب در کتخت این  
 علقی وزیر مستقیم صوابید خواج نصیر الدین محمد طوسی که حکم خیر نعد اسفند کلفت  
 و شفقت بردت هلاکو خان از اشکال انجم استخراج کرده بود در عت قنار خواج بود  
 بیان بلائی مانگبانی مرغ نهاد و تا بخو زبان را در اول و سونجاق نویان را در مقدمه  
 در دوی کلان روان ساخت که از دجله گذشته و باید که متفق گشته جانب غربی مخیم

فخریم مسکری سازند و از آنجا که خلیفه شیوخ <sup>بیتهم</sup> آشوب عظیم وقتی جسم اصلا متبذنه شده سامعه  
 الحان خوش و مشاهد علمان عروش و غنچه با نواع ماکل و مشارب توغل داشت  
 این علقمی که سبم کید او بهد امیش رسید آن با حق اندیش مکیده دیگر اندیشیده بکوضع از <sup>المؤمنین</sup>  
 استجازه کرده در تفرقه و پراگندگی لشکر بجان کوشید و هلاکوخان در زندان <sup>المؤمنین</sup> بطن  
 خلیفه فرستاد که از منازعت مادر من خاطر کشیده بدهاندهام بروج و باره بعد از کامل  
 باید کردید و اگر در آمدن ایشان تغذی بشد این علقمی وزیر خود را حضرت امیر صوب <sup>بیتهم</sup> بخشید  
 که من از اینجا مات کشیده و بلاکم و کاست با ایشان ساز هرگاه و ستاد با ایچیان یعنی  
 هلاکوخان بیارگاه خلیفه رسید و مفوضه ساز ایچیان کرد امید خلیفه در جواب  
 باین جوزی و بدرالدین محمد نخوانی فغانیده بمصاحبت آنها جانب ایچیان نامزد نمود  
 فرمود از قبل خلیفه بجان بگویند که ای خوان نور سیده هنوز گرم دم در روزگار کهن بزیه  
 و تلخ و شیرین ایام پیشیده بمساعدت اقبال دوروزه چه می تازی نمیدانی که از  
 خاور تا باختر هر که از خدا پیغمبر او آگاه است مطیع و فرمان بردار این درگاه است  
 هرگاه لشکر پراگنده من جمع شود اول بایران دمن بعد توران تا خسته هر کس حدی  
 و محلی مقرر ساخته اینمی تازه پدید آرم اگر پرده دستی بحال داشته برای که آمده  
 سمت خراسان مر هجت نماید فهو المراد و اگر بختک آبی در محارب در رخ نزارم نه  
 بیست و سوار و پیاده هزاران هزار + مر است شالیسته کارزار بیچیان  
 ازین کلمات برشته از مقام پنج تخت رکیلان در اختلاف را رخص کرده خود

در عقب شان نهضت ساخت در روز شنبه بستی سیوم ماه محرم سن ششصد و پنجاه  
 و شش بطالع حمل بر سر نبرد در نجاته بجدال و قتال نمودار قیامت بر تخت و از طرفین بجای  
 نصب نموده بفلأخن و تشبازی پس خونها که بجاگ آمنتند بعد قتل و او نیز فرادان  
 دختر نیز بیکران برانی مفرط در خاطر خلیفه راه یاب و باین سوا که شاید ساد است هفت  
 و علمار پیش ایلیان ابروی تواند بودیم فقیر از علویان عظام و فضیای کرام و در  
 هر دو ان راه راه برده روزه چهارشنبه چهارم صفر سن صدر در خدمت ایلیان  
 شناخت و از ان خان تا قدر دان درین شکل هم سوا کس و پلاک نتیجه نیافت  
 و در نبرد اقل عام رفت برویت حساب نخب التواریخ ششصد هزار آدم در موضع  
 قتال عرض تیغ اتراک سفاک کردیدند و ایلیان بر روز دوشنبه نهم ماه صفر در احوال  
 درآمده بر تخت نشست و خلیفه را در نهد سچیده جان مالیدند که اعضایش از حس و حرکت  
 باز ماندند پس انش را با جمعی ازالی عباس مملوره عدم رساندند صالح الدین شیخ سوسه  
 مشیرازی در نواقحه گفته به سدی به آسمان را حق بود که خون مگر بر زمین به  
 برزدالی ملک مستقیم امیر المومنین به خون در زندان عثم مملو شد ریخته به هم بران  
 خاک که سلطانان نهادندی چنین به ای محمد کرم قیامت سر بردن آری خاک  
 سر بر اور این قیامت و زمین خلق بین به پس ازین حادثه این علقی که پیاد  
 انقسم نمک حرامی میدهی دشت بانواع عذاب و عقاب معذب گردید و چون  
 تاریخ نهم ماه رمضان سن یک هزار و دو صد و چهل یک سن نصف و عدالت و نصب است



ریاست و ابالت رتبه سخنوری و مرتبه ارجمند پیروری بوجو پسندیده سمات و است  
 تعالیه الصفات حضرت خدیو عالی منزلت متعالی شقیبت ایات معدلت و الصفا  
 ناسخ ایالت مظلمت و اعتساف ملاذ بارگاه آفرینش مردم دیده این بنشش جامع کمالا  
 علمی و عملی و فایز سعادت ازلی باذل و نیار و درم ملک کل مافی الوجود و بعد هم کاشف  
 استار اسرار قدم و وقف کنوز رموز حکم خداوند نعمت صافی ضمیر صاحب حشمت صاحب  
 تدبیر خلیل نوال صاحب یوسف جمال قاسم ازراق سبحانی خدایگان محمد رحیم باجان  
 المعروف امیر محمد بیاول خان بیادر عباسی ثالث باخیر و لطف مرسل مسکن مردم  
 اقباله و انج بالبر جمیع مقاصد و امانه محلی و دراسته شد مکرر حال ارباب دانش از خار  
 نامرادی تملی و پیرسته آن دوده اصحاب درایت را از فیض انعام عام معطی المرام  
 ادشان طراوت و نمازکی بپرسیده و شجره اقبال فضل از نسیم ریاض امتنان علم شان  
 شمر و باور گشت بخت تکمیل این کتاب و الاخطاب مرات دولت عباسیه که صورت  
 اتمام بدشت توجه بوجه مصروف فرمودند و سلسله به خلفای عباسیه العالیه اجداد  
 امجاد خویش بذاته از منتخب التواریخ انتخاب و تنبیط نموده حواله المصنف ساختند که در  
 کتاب موصوف درج نماید تا بر صفحی لیل بهار و جریح روزگار شایع و یادگار بهانه  
 به رباعی به برین منتخب باد فضل خدا به شود منتخب جلال اولوا که از سما کے  
 اسلاف رازنده کرد به جهان بانی خویش پائیده کرد به بقول صاحب منتخب التواریخ  
 یکی خلفای عباسیه پنجاه و دو کس بود و قره مشعب فرود اولی سی و هفت باشد که در بغداد



خلافت یکسال چهار ماه و فاتش پنج در سن سصد پنجاه نهم بست سیوم المطیع بالله  
 کینت ابوالقاسم اسمش فضل بن جعفر خلافت یکسال و فاتش پنج در سن سصد شصت  
 بست چهارم الطالع بالله کینت ابوبکر اسمش عبدالکریم خلافت هفده سال و فاتش  
 در سن سصد نفا و هفت بست نهم القادر بالله کینت ابوالعباس اسمش احمد بن اسحاق  
 خلافت چهل سال و فاتش در سن چهار صد و نهم بست ششم القائم بالله کینت ابوجعفر اسمش  
 عبداللہ بن احمد در عهدش طغرل بیگ بن منکایل سلجوقی بک فراسان بست تصرف  
 یافت و خلیفه مقتضای عقل و درین خلعت فاخره برای عزاز ارسال شد و او بتعظیم او  
 نمود از اتفاقات فلکی بسیار که غلام بباد اللہ ولد و پسر بود است ملاحظه اسماعیل  
 قصد نمود که در نجد شیر شهر خلیفه را در قید کشید القائم بالله لا محاله از طغرل استخا  
 وزیر طغرل فی الحال رسیده بعد از آن و بعد از ملاحظه خلیفه را از مجلس بر آورده بر آ  
 سوار ساخته آذالامارت پایاوده موافق حرمت خاندان عظمت بنیان حضرت درگاه  
 خلیفه می دوید و هر چند خلیفه میفرمود که اگر یک یا کن الدین او همان ادب و انکسار  
 کند است خلافت چهل و چهار سال و دوازده یوم و فاتش در سن چهار صد و یک  
 بست نهم المقدر بالله کینت ابوالقاسم اسمش عبداللہ خلافت هزده سال پنج ماه  
 و فاتش در سن چهار صد و هشت بست ششم المستظهر بالله کینت ابوالعباس  
 اسمش محمد بن عبداللہ خلافت پنجاه و فاتش در سن پانصد و بست نهم المستر  
 بالله کینت ابومنصور اسمش فضل بن محمد خلافت هفده سال شش ماه و فاتش در سن پانصد

پانصد بست سی ام الرشید بالله کنیت ابو جعفر اشعری منصور بن فضل خلافت سیال  
 وفاتش در سن پانصد بست دویکم المکتفی بالله کنیت ابو عبد الله اشعری محمد بن احمد  
 خلافت بست چهار سال پنجاه وفاتش در سن پانصد چهل شش سی و دویم استغفر بالله  
 کنیت ابو مظفر اشعری یوسف بن محمد خلافت یازده سال پنجاه وفاتش در سن  
 پانصد چهل هفت سی و سوم المتقوی بالله کنیت ابو محمد اشعری بن یوسف خلافت  
 نهم سال پنجاه وفاتش در سن پانصد پنجاه شش سی و چهارم الناصر الدین بالله کنیت  
 ابو العباس اشعری محمد بن حسن خلافت چهل شش سال دو ماه وفاتش در سن شصت و دو سی  
 و پنجم الطاهر بالله کنیت ابو نصر اشعری محمد بن احمد خلافت نهم سال نهم یوم وفات او  
 در سن هفتصد یازده سی و ششم المستغفر بالله کنیت ابو جعفر اشعری منصور خلافت هفتده  
 سال وفاتش در سن هفت صد بست هشت سی و هفتم المعتصم بالله کنیت ابو عبد الله  
 اشعری محمد بن منصور خلافت پانزده سال پنجاه وفاتش در سن هفتصد چهل سه از دست  
 هلاکوخان سوشش صد هزار آدم در بغداد      فرقه دویم از آل عباس  
 پانزده تن که بعد قضیه علیه هلاکوخان بمصر رفتند و حکام انجلیان را قبول کردند ابتدا  
 خلافت شان از سلطان احمد بن سلطان محمد که طاهر نام داشت در این امر ملقب مستغفر بالله  
 ساختند از نهم رجب شصت پنجاه و نه در مصر رفت کس علی الترتیب از بنی هاشم  
 از عباسیان خوان و اقران ایشان تا متوکل علی اللہالی نهایی سن نهصد نوزده  
 بحر می ششم محرم کاهران ماندند درین سن سلیم شاه قیصر دم بمصر آمد مقتضای حسد بنا

ایشان را برداشت و متوکل را جس نمود مدت خلافت این دویم فرقه دود صد شصت  
سال ایام خلافت بر دو فرقه منقسم شد تا وقت سال محمد امین مصنف تاریخ کجرات  
و صاحب روضه الاحیاء در قسم سوم آورده که سلطان عیاش الدین تغلق شاه در  
منقسمه دست پنج سلطنت دلی رسید او اسطایام جهانانی خیالی بخاطر اندیشد که بی  
خلفای عباسی سلطنت بر ملک از مالک بیع مسکون بیع کی از بی نوع انسان جایز  
نباشد و بر سلطانیکه بدون استیذان از ایشان سریر شهر پیری جلوس گزید تا وی او  
موجب حکم شریعت عزائم مجوز و پیش منقلب تواند کردید دنیا بران خودش در تمام ملک  
قلم و خویش خطبه و سکه دار ضرب بنام خلیفه وقت که در مصر بود قرار داد اسما سلطین  
که برای حکم خلیفه بوده اند از خطبه بر انداخت و بعده عرض انکار خود بطبع لطیف انشا  
ساخته مقدمتاً غریبه و سخنان عجیب بخلوص باطن و خضوع دلی بطرز پسندیده حسن  
دران برداخته که کالیف شریفه و اموال فخر این دو جا هر دو غیره شکست بشمار مخصوص خلیفه  
ارسال نمود کمال ادب و خراعت مشهور خلافت علم دلایت از جانب خلیفه بطریق  
سترگ طلب فرمود چون و کلای در جواب استنادش بر آن اعزاز در رسیدند بیظم شان از  
حد و اندازه قیاس بیرون ساخته مسافت چند تیر انداز پیاده و پابرهنه استقبال  
ایشان شتافت و ورود ایشان را غنیمت پنداشته در پای ایشان افتاد و ایشان را  
بر تخت نشاند خود بسبیل تواضع پیش ایشان استیاد و مصحف مجید و مشارق که کتاب  
در علم حدیث و مشهور خلافت که بسرفرازی او انفاذ یافته بود همه را بر تخت گذاشته

گذشته خود با تمام امراء و ملوک بدان سعیت نمود چند نوبت تحت و هم ایام حضرت خلیفه  
 ابلاغ داشت من بعد تاریخ بست نیم ماه محرم سن بقصد نجا به و دو کشتی جیانش بر کنار  
 دریای سنده خوین کبک اهل و در طه حمت ایرد کشت سلطان فیروز بن سالار حسب  
 برادرزاده سلطان محمد عیاش الدین بسطنت موردی پوست خلیفه عباسی مشور  
 بادشاهی خلعت اولی الامری و در مرتبه از مصر بر آ تحریم و تکریم فیروز شاه نظر بر صد  
 او درش بر پهلوی دستاود او هم در رعایت حرمت و او را با نجاب باقصی رعایت  
 کوشیده در خدمتکاری کنی نکرد و هرگاه شش تن از خلفای در مصر بارت جهانتا  
 و بسی از سباب سلطان احمد ثانی بن شاه فریل بن شاه عقیل بن شاه سلطان سبیل  
 بن سلطان بسین امیر سلطان احمد اول غفر الله لهم از مصر عبرت نموده نظریه بکن اعراب  
 در سنده و جمعیت خیل و چشم و خواجه و خدام براه خراسان و کج کران عازم سنده گردید  
 در ایام تصنیف و تحریر این اوراق که مرات اهل و فاق است شیخ محمد راعب خطیب که  
 معطر ز او الله شرفا بامید استفاضه از دولت خداوندی مشرف بحضور و در محفل  
 محاکات نزدیک و در راز و شان بطور رسید که بعضی بنو عباس بعد خروج از مصر  
 وارد ولایت روم و در شهر استنول که پای تخت سلطان روم است سکونت دارند  
 و سلاطین انجلی یعنی قیصره روم مقدم شریف او شان را انجایت عنایت پندارند و او  
 نجاب او شان قسیمیکه در عهد دولت نبود امید ششند زیاده از ان بجای می آرند و هرگاه  
 سلطانی ازین سربزغالی بسرای جاودا و مسند ایمانی انتقال نماید و بپیشش تا که

تا که دستار تبرک از حضرت خلیفه حاصل کرد و افسر قمار ساز و تباریح قیصری سر نغمی فرزند  
 و بنایت الهی و معانت او تعالی غرت و شرف آل عباس روز فرید است حق جل و علی زیاده  
 ازین فرمایا و بجز مرتبه و عزت و سبوالعزیز بحکیم و قیمت تمام شد مقدمه

رب سبب اسم الله الرحمن الرحیم ولا تعسرتم بخیر

<p>یا رافع اعسلام ایادی و نسیم          علمنا من علمک ما لا نعلم</p>	<p>یا فاتح ابواب علوم و حکم          عرفنا من فضلک ما لا نعرف</p>
<p>منت هست مرخدا می عزوجل جلالت که نعمت با لغه و حکمت کماله او در صراط عالم نظام          امر نبی آدم بر طبق کمال یوم سونی شان حاصل و اول است و موادی ملک الایام فرادها          بین الناس رموز شکر و مصالح خیره را شامل به بیت به کل یوم سونی شان          چه کماست بیان به یعنی آیات جلال تو ندارد پایان به اما بعد مشاطه اعراس          سخن شاهد این حکایت کهن رازیب لطافت از سر نو داده و برینت نصا بر سخت          ساخته چنان در محفل بیان جلوه استخوان خشنیده اند که زبده خاندان هاشمیه عمده دودمان          عباسیه العالمیه میر سلطان احمد ثانی در شبی از شب با زیارت قره العین مصطفی ثمره الهی          مرتضی سلطان میر قباب سوزین او ذی متجه شکل لولاک و نما موضوع ایجاد عالم و عالم حضرت</p>	

حضرت امام زین العابدین سلام الله علیهم و آلهم و سلمین بحالم رویای صادق در یافت  
 بواسطه حصول مطالب امانی و مابک کشورستانی استعانت خست از انجانب اشارت  
 بملک سنده رفت پس انجواب را دلیل بیداری بخت تصویریه صبحی که خسو بسیارگان  
 از دارالملک طاوور علم زرین کشیده بخت با حتر بجزرت گریه امیر افتاب تصویر بصواب دید  
 معبران خیر و امرای فسانت تاثیر مقبضای غایت خرم ذوال اندیشی بدون مانع  
 خارجی مهاجرت از اکنه مانوسه املاک اجداد نفعیه مصلحت اندیشیده کمیتش هزار  
 عباسی و غیره اعواب والا تراود به مصرع به فرشته صفت بی نفاق و خلایق +  
 و شتر هزار غلامان خانه زاد مصرع به همه سنگ نرسا و این سنگان + از نوزاد  
 عازم مشرق گردیده و از راه خراسان و کج و کرمان در حوالی سنده رسیده برگاه در  
 کوک کابچی بطنی به شهر بشار که مقرر حکمت رای و بوزنک قوم سوسه که فرمان رود اکثر  
 ولایت سنده بود نزول بخشید مظهر خاطر خطیر انداختند که مانا زه در رود ناد اوقت  
 این ملک ایم با عفتناوش پایستقرار بجا گذاشته دست تدارک بیک نوع تدریر  
 در اسام جمعیت خواهم کند اما را سکومی الله بوضوح خبر ورود موکب امیر کسان خود را  
 باستفراجه گوی غزم و اراده ایشان ارسال داشت مستخبران از منشا چه عفت لشکر اسلام  
 که هر فرد از آنها مثل رستم و ساسان در مقابله تفوق و قیام میواند حجت حیران مانده  
 باری غریت و این مانده معاطه را از قرار معاینه نموده است رای مغز الله التماس ساختند  
 هر چه که مشار الله را او همه و دغدغه بخاطر که شت لاکن بسکه از اصاب در دولت

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



در فراموشی گذر نموده در روز کارگاهی مرارة انقلاب منزل بدایقه اش بختانیده بود  
 باقتضای با تجربه کاری خطی استغنیه مستحق اخراج و انصراف عنان شهب و اعیام  
 از حدود خود کردید چون از خیال خام او بامیر اطلاق رسیدگی از پهلوانان استغنیه  
 توان را که در صلابت بدین ثانی سعد و قاص توان گفت منجمله ملا زمان کباب برگزیده  
 دکالت بطرف سکنه ستاد و پیغام داد که ما عابرا سبیل و ماده نظام سرشته دوستی  
 تو بودیم اما استعدا و سراپا فساد تو که تا سنجیده بلا ثانی نمودی عرق حمیت ما را در پیش  
 آورده بر انداشت که با تو دستبرد نمی کشیده باشی که از اقصا منظرنا اینجا هر کسکه  
 بر حمت خاندان ما وقت باقیه است بر جاده استرصار و مرافقت با بیای سر شافته  
 چه جا آنکه احد سدر راه و مانع صدور عبور ما گردیده باشد ما که بخار بندار درست  
 بچیده دانش علم حکمت ای جل قدرت در زمین بر عیبه اقتضا و زریده + رباعی +  
 مگر تیرزگان نغمای من + نخوردی که تندی نبوغای من + بیارام دستهای ما کن  
 ز دست + که الماس زار زریه باشد شکست + همان شیش می که داری بچنگ +  
 نهدار سیز با خار سنگ + را مشارالیه در جواب در نمود که او شهادت هزار سوار  
 جزا کار گذار موجود دارد و ضالگاه است که جنگ با شما از بیجه طفلان می شمارد اگر  
 بر آنکه آمده اند باز کردند فهو المرام و الا همکی قشون شتمانات تقاربت یک تن از  
 بهادران بانمی آرد + رباعی + که گزدم بوی باغی کنی + که با از دایه چو کنی +  
 اگر گوی این خوی ماران را + و گرنه من دینخ چون آرد + چنانست دهم